

الدَّرْسُ الرَّابِعُ

لغات

لا تُحَدِّثُ: سخن نگو (حَدَّثَ ، يُحَدِّثُ) لا تَقْفُ: پیروی نکن (قَفَا، يَقْفُو) لا تَشْبَعُ: سیر نمی شود لا يَخْشَعُ: فروتنی نمی کند لا تَرْفَعُ: بالا برده نمی شود (بالا نمی رود) لِكَيْ يَقْنَعَ: تا قانع کند (أَقْنَعَ، يَقْنَعُ) يُعَرِّضُ: در معرض می گذارد (مَاضِي : عَرَّضَ) يَجْرُ: می کشد	أَدْعُ: فرا بخوان (دَعَا، يَدْعُو) أَنْ لَا يَتَدَخَّلَ: که دخالت نکند (تَدَخَّلَ، يَتَدَخَّلُ) بَرْنَامَج: برنامه زَلَّلَ: لغزش سَدِيد: درست و استوار طَوْبَى لـ: خوشا به حال عَوَّدَ: عادت داد (مَضَارِعَ: يُعَوِّدُ) فُحْشَ: گفتار و کردار زشت
---	--

مُخْبِوء	حَدَّثَ	
----------	---------	--

مترادف ها :

لَيْنَ :	لَيْنَ :	قِلَّةَ :	مُرَّ :
----------	----------	-----------	---------

متضاد ها :

مفرد	جمع	مفرد	جمع	مفرد	جمع
	مَوَاضِعَ	تُّهْمَةً		سِوَار	
قَوْل		نَصٍّ			

جمع های مکسر:

آداب الکلام (آداب سخن گفتن)

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيداً) الْأَحْزَابُ: ٧٠

ای کسانی که ایمان آوردید، از خدا و سخنی بگویید.

لِلكَلَامِ آدَابٌ يَجِبُ عَلَى الْمُتَكَلِّمِ أَنْ يَعْمَلَ بِهَا وَيَدْعُوَ الْمُخَاطَبِينَ بِكَلَامٍ جَمِيلٍ إِلَى الْعَمَلِ الصَّالِحِ، وَ أَنْ لَا يُجَادِلَهُمْ بِتَعَنُّتٍ.
سخن گفتن، آدابی دارد که باید به آنها عمل کند و با مخاطبان را به دعوت کند و به قصد با آنها ستیز نکند .

(أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) (النَّحْلُ: ١٢٥)

بادانش و به راه پروردگارت و با آنان باشیوه ای که است

وَ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ عَامِلًا بِمَا يَقُولُ، حَتَّى يُعَيَّرَ سُلُوكُهُمْ، (لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ) (الصَّف: ٢)

و باید که به آنچه می گوید باشد، تا را (چرا چیزی را که به آن؟)

وَ يَجِبُ أَنْ يُسَلِّمَ قَبْلَ التَّكَلُّمِ «السَّلَامُ قَبْلَ الْكَلَامِ». الإمامُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

و باید که پیش از سخن گفتن «سلام کردن پیش از سخن گفتن»

كَمَا يَجِبُ أَنْ يَكُونَ كَلَامُهُ لَيْنًا عَلَى قَدَرِ عُقُولِ الْمُسْتَمِيعِينَ، لِكَيْ يُفْنِعَهُمْ وَ يَكْسِبَ مَوَدَّتَهُمْ.

..... که باید سخن او و به اندازه خرد باشد تا آنان را و آنان را به دست بیاورد.

«كَلِمَ النَّاسِ عَلَى قَدَرِ عُقُولِهِمْ». رَسُولُ اللَّهِ (ص)، با مردم به اندازه

وَ «عَوْدٌ لِسَانِكَ لِيْنِ الْكَلَامِ». الإمامُ عَلِيُّ (ع) و زبانت را به سخن

وَ عَلَيْهِ أَنْ لَا يَتَكَلَّمَ فِي مَا لَيْسَ لَهُ بِهِ عِلْمٌ، (وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ) (الْإِسْرَاءُ: ٣٦)

و باید که در چیزی که در آن ندارد (از چیزی که بدان آگاهی نداری)

وَ عَلَيْهِ أَنْ لَا يَتَدَخَّلَ فِي مَوْضِعٍ يُعَرِّضُ نَفْسَهُ لِلتُّهْمِ: «إِتَّقُوا مَوَاضِعَ التُّهْمِ». رَسُولُ اللَّهِ (ص)

و باید که در موضوعی که خویشان را در معرض قرار دهد. «از تهمت».

الْمُتَكَلِّمُ يُعْرِفُ بِكَلَامِهِ. «تَكَلَّمُوا تُعْرِفُوا، فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ». الإمامُ عَلِيُّ (ع)

..... با سخنش «سخن بگوید تا»؛ زیرا انسان زیر زبانش است.

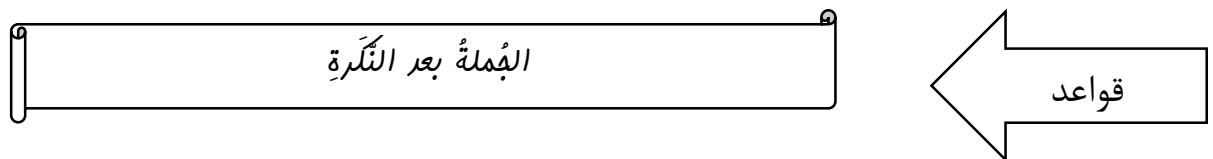
فِي بَعْضِ الْأَوْقَاتِ قُدْرَةُ الْكَلَامِ أَقْوَى مِنَ السَّلَاحِ. «رُبَّ كَلَامٍ كَالْحُسَامِ». الإمامُ عَلِيُّ (ع)

در برخی اوقات، قدرت سخن از سلاح است. «..... سخنی مانند باشد».

وَ رُبَّ كَلَامٍ يَجْلِبُ لَكَ الْمَشَاكِلَ. «فَكَرُّ ثُمَّ تَكَلُّمٌ تَسْلَمُ مِنَ الزَّلِيلِ». الإمامُ عَلِيُّ (ع)

و چه بسا سخنی که برای «.....، سپس تا از در امان مانی».

يَجِبُ عَلَى الْإِنْسَانِ الْإِجْتِنَابَ عَنْ ذِكْرِ الْأَقْوَالِ الَّتِي فِيهَا احْتِمَالُ الْكِذْبِ. «لَا تُحَدِّثُ بِمَا تَخَافُ تَكْذِيبَهُ.» (الإمام عليّ (ع))
 واجب است برانسان از ذکر که در آن احتمال هست. «..... به آنچه که از انکار آن.....»
 طوبى لِمَنْ لَا يَخَافُ النَّاسَ مِنْ لِسَانِهِ. «مَنْ خَافَ النَّاسَ مِنْ لِسَانِهِ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ» رَسُولُ اللَّهِ (ص)
 کسی که مردم از نمی ترسند. «..... مردم از زبانش پس او اهل آتش (دوزخیان) است»
 وَمِنْ آدَابِ الْكَلَامِ قِلَّتُهُ، «خَيْرُ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَدَلَّ.» (الإمام عليّ (ع))
 و از آداب سخن آن است. «..... سخن، آن است که کم باشد و راهنمایی کند».
 وَقَفَ رَجُلٌ جَمِيلٌ الْمَظْهَرِ أَمَامَ سُقْرَاطٍ يَفْتَخِرُ بِمَلَابِسِهِ وَبِمَظْهَرِهِ، فَقَالَ لَهُ سُقْرَاطُ: تَكَلَّمْ حَتَّى أَرَكَ .
 مردی مقابل سقراط و به لباس ها و ظاهرش، پس سقراط به او گفت: سخن بگو تا



هر گاه بعد از اسمی نکره ، فعلی بیاید، در ترجمه ، بعد از آن اسم ، حرف ربط «که» می آید.

مثال: هذا رَجُلٌ سَكَنَ فِي شَارِعِنَا. این مردی است که در خیابان ما زندگی کرد.

** فعلی که بعد از اسم نکره بیاید ، اسم نکره را توصیف می کند. عبارت مثال بالا خود ، دو جمله است که جمله اول اسمیه و جمله دوم فعلیه است. که بین دو جمله از حرف ربط «که» استفاده می شود.

** اگر جمله اول که اسم نکره در آن است فعلیه باشد در این صورت ترجمه فعل دوم که بعد از اسم نکره است از نظر زمان شرایط زیر را دارد:

فعل جمله اول	اسم نکره	فعل جمله دوم	ترجمه فعل جمله دوم
ماضی	اسم نکره	ماضی	ماضی بعید یا ساده
مثال: قَرَأْتُ آيَةً أَثَرَتْ فِي قَلْبِي. آیه ای را خواندم که در قلبم تأثیر کرده بود (تأثیر کرد). ماضی بعید (ساده)			
ماضی	اسم نکره	مضارع	ماضی استمراری
مثال: دَخَلَ رَجُلٌ يَبْكِي. مردی وارد شد که می گریست. ماضی استمراری			
مضارع	اسم نکره	مضارع	مضارع التزامی (یا اخباری)
مثال: أُفْتِشُ عَنْ مُعْجَمٍ يُسَاعِدُنِي فِي فَهْمِ النُّصُوصِ. دنبال فرهنگ لغتی می گردم که مرا در فهم متون کمک کند (می کند). مضارع التزامی (اخباری)			